بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 اسفند 1394.

بحث سر این هست که آیا اگر مکلفی فراموش کرد یا مضطر بود قسمتی از نماز را مثلا با فاقد یک جزء یا فاقد یک شرط یا واجد یک مانع بخواند. آیا این صحیح است یا نیست؟ حالا چه خطئا که نسیانا که اضطرارا چه جهلا همه حالت هایی که حدیث رفع متعرض آن شده است. یعنی نسبت به کل عمل نباشد. جزء عمل باشد. خب آیا حکم به صحتش می شود یا حکم به فسادش می شود؟ خب آقایان یک سری بحث هایی اینجا مطرح کرده اند ما مبتنی بر دیدگاه های خاص خودشان هست در تحلیل حدیث رفع نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم. ما بیشتر بحث را روی دیدگاه هایی که خودمان از حدیث رفع به نظرمان می رسید دنبال می کنیم. ما عرض می کردیم که در حدیث رفع بین فقرات حدیث تفاوت هست. فقره، دو تا فقره اش ما لا یطیقون و ما لا یعلمون این ایجاب ما لا یطیقون و ایجاب ما لا یعلمون را بر می دارد و ناظر به قبل از انجام عمل هست و سایر فقرات ناظر به تحقق یک معصیت هست آن چیزی که لولا الاضطرار و لولا النسیان و لولا الخطا و معصیت هست می گوید این معصیت به پای شما نوشته نمی شود و گردن گیر شما نمی شود. که البته اینکه نتیجه اینکه وقتی می گوید که فلان معصیت گردن شما نیست اولا مصحح گردن گیری مؤاخذه است. این یک مطلب. نه اینکه مؤاخذه در تقدیر باشد. مصحح گردن گیری مؤاخذه بر عمل هست یعنی مفاد یک چیزی را که مؤاخذه دارد در عالم اعتبار می گوییم خود آن عمل به دوش من هست. اما چیزی که مؤاخذه ندارد ولو موضوع باشد برای احکام سنگینی، آن صدق اینکه خود آن عمل به گردن من هست نمی کند. عملی که مؤاخذه دار هست آن را می گوییم خود آن عمل به دوش انسان هست. خب حالا با توجه به این نکته باید فرق بگذاریم یعنی بحث را در دو مرحله دنبال کنیم. یک مرحله نسبت به آن سه فقره خطا و نسیان و اضطرار یکی هم نسبت به آن دو فقره ما لا یطیقون و ما لا یعلمون.

سوال: ما لا یعلمون شما در تقریب آخر فرمودین....

پاسخ: حالا ما لا یعلمون هم در تقریب آخر بخواهیم اعم بگیریم امثال اینها حالا اگر آن تقریب را بخواهیم بپذیریم خب آن هم باید بحثش را یک جور دیگر دنبال کنیم. این اعم بودن در این بحث خیلی ثمر ندارد یعنی عمده بحث آن مقدار مسلمش است که قبل از عمل است که آن تأثیر دارد بعد از عمل خیلی در این بحث دخالت ندارد عرض می کنیم. مهم نیست مهم این است که چون قبل از عمل را ما مسلم میدانیم که می گیرد و بحث اثر دارد. نسبت به بعد از عمل شبیه سایر فقرات سه فقره اول می شود که

سوال: اثبات نفی جزئی هم قبل از عمل سخت تر از بعد از عمل

پاسخ: حالا این را عرض می کنم.

اول ما در واقع مثلا در مورد نماز، نمازی که نسیانا... شده باشد دو مرحله بحث دارد. یک مرحله جایی که هنوز وقت از بین نرفته است. جایی که عذر غیر مستوعب باشد. من فراموش کردم یک نماز بدون سوره خواندم مثلا. بدون حمد خواندم بدون قرائت خواندم. آیا این نماز صحیح است یا خیر؟ لولا ادله دیگری که منهای ادله دیگر حکم مسئله چیست؟ مضطر شد بر اینکه نماز، هنوز وقتم باقی هست. می خواهیم با حدیث رفع وجوب اعاده را برداریم. یک وقعی است که نه، عذر مستوعب است. می خواهیم با حدیث رفع لزوم قضاء را برداریم. این دو مرحله بحث باید از هم تفکیک شود. به نظر می رسد که این حدیث رفع اصلا عذر غیرمستوعب را شامل نمی شود چون این حدیث نسبت به سه فقره اول داریم صحبت می کنیم. حالا آن دو تا فقره را بعدا. که این حدیث ما محصل معنایی که می کردیم این بود مؤاخذه بر این سه شیء برداشته شده است. نمی خواهیم تقدیر بگیریم. ما حصل معنا را عرض می کنم. یعنی اگر یک شیئی لولا النسیان و لولا الخطا و لولا الاضطرار معصیت بود عملی که در خارج تحقق پیدا کند که لولا لولا النسیان و لولا الخطا و لولا الاضطرار معصیت باشد. با عروض این عناوین از معصیت بودن و زن بودن می افتد. مؤاخذه بر او برداشته می شود این مفاد این جمله. البته ما در مرحله قبل این مطلب را عرض کردیم که اختصاص نمی دهیم به امور وجودیه. یعنی هم محرمات را شامل می شود و هم ترک واجبات را. هر دو را شامل می شود. هم محرمات و هم ترک واجبات. آن هر دو را این روایت می گیرد. آن بحثش گذشت که اختصاص به امور وجودیه نداردو امور عدمیه را هم می گیرد. خب شما این مصداق نسیان این واجبی که شما انجام داده اید نیست. واجب که معصیت نیست. مصداق حدیث ترک الصلوه هست. ترک الصلوه در جزئی از وقت که معصیت نیست که. عمدا هم انسان این کار را بکند بدون آن خطا و نسیان و اضطرار در جزئی از وقت نماز را ترک کند ترک الصلوه در جزء وقت که معصیت نیست. آن چیزی که مصداق این حدیث است آن چیزی هست که اگر این عناوین نباشد معصیت باشد. و معصیت به ترک نماز در کل وقت هست. عصیان آور و عقاب آور باشد و این را که شما ترک نکردید. یعنی ترک کلش به جهت اینها نبوده است. خب بعد از این وقت دارید می توانید انجام دهید.

سوال: ترک صلاه که از روی نسیانا ... نشده است مگر قبلا هم در همین وقت خوانده شده است قبلا بدون حمد خوانده شده است. حالا اگر ترکش کنیم نمی شود حدیث رفع؟

پاسخ: نه دیگر. چون اختیارا دارید ترکش می کنید.

سوال: وقت هم نباشد همین است فرقی ندارد. کلا نخوانی...

پاسخ: اختیارا داری ترک می کنی دیگه. ببینید فرض این است که گوش کنید حالا آن بحث را بعد می کنیم. ببینید بحث قبل از وقت و بعد از وقت نکاتش فرق دارد. بحث این است که من به جهت نسیان یک نماز بدون حمد خواندم. در قسمتی از وقت. در داخل وقت هم یادم افتاده است. اینجا ترک الصلوه عن نسیانا نیست که. عن نسیانا نمی شود عمدا ترک الصلوه کردم. ترک الصلوه تعمدا ترک کردم. نسیان که عارض نشده بوده.

سوال: نه یعنی می توانم به حدیث رفع استناد کنم ... که بقیه اش را نخوانم؟

پاسخ: نمی گیرد آن را نمی توانی. بحث این است که ترک صلوه ای که اگر نسیان نبود این معصیت بود. ترک صلوه در جزء وقت که معصیت نیست اصلا. ترک صلوه در کل وقت این معصیت است.

سوال: نه دیگر ترک صلوه عمدی که اگر حمد را نخوانی عمدا

پاسخ: در جزء وقت هیچ اشکال ندارد.

سوال: نه دیگر در جزء وقت

پاسخ: در جزء وقت اشکال ندارد چرا دقت نمی کنید. مشکلی ندارد. یک بحث دیگر است از باب اینکه یک نماز بدون سوره خواندم خب خوانده باشی عمدا. چیزی ندارد. آن منهای بحث تشریع یعنی آن چیزی که گناهی که اینجا هست این گناه این است که در کل وقت نمازم را ترک کنم. یک ساعت یا دو ساعت نمازم را ترک کنم که معصیت نیست.

سوال: به این می گویند ترک الصلوه عن نسیانٍ صلوه الکامله خب چون ترک صلوه از نسیان نبوده است ترک سوره بوده است عن نسیان

پاسخ: ترک صلوه مشتمل بر سوره این عن نسیانٍ نبوده است. در کل وقت ترک شود تا عنوان معصیت بر آن صدق کند. یعنی بحث سر این هست حدیث رفع به چیزی ناظر هست که اگر نسیان و اضطرار و خطا نباشد معصیت باشد. ترک صلوه در جزئی از وقت که معصیت نیست. ترک صلوه در کل وقت باید باشد. و ترک صلوه در کل وقت هم که مستند به نسیان نبوده است. پس این حدیث نمی گیرد آن را. این آقایان دیگر بحث را جور دیگری دنبال کرده اند. اصلا عمل انجام شده نگرفته اند که یک عملی انجام شده است گناهی انجام شده است می گوید این گناه، گناه نیست. آن مدل چیزشان فرق دارد.

سوال: یعنی حتی مؤاخذه هم می گیرند جور دیگر صدق می کنند؟

پاسخ: حالا بحث مؤاخذه و اینها بگیرند چه جوری سیر می کنند ما کار ندارم مؤاخذه هم بر ترک عمل بر جزء است. آن هم علی القاعده باید مثل ما مشی کنند. ولی عمده اش این است که خیلی از آقایان مؤاخذه نمی گیرند جمیع اثار می گیرند و آن بحث ها را به یک سمت و سوی دیگری سوق می دهند. بنابراین این صورت را اصلا حکم خیلی روشن هست که این صورت را نمی گیرد. بنابراین نه نسیانا و نه در هیچ یک از صورت ها این حکم شاملش نمی شود. اما نسبت به بعد از وقت، نسبت به اینکه اگر شخصی در کل وقت فراموش کرده باشد یک نماز بدون قرائت بخواند بعد از وقت متوجه شود که نمازی که خوانده بوده است در کل وقت نسیانش مستوعب باشد عذرش مستوعب باشد. آن به نظر می رسد که حدیث رفع، رفع مؤاخذه را شامل می شود. حدیث رفع می گوید که مؤاخذه شما نمی شوید. اما اینکه قضا را بخواهد بردارد و امثال اینها آن مبتنی هست ببینیم ادله قضا چه شکلی است. ادله قضا آیا این مورد را می گیرد. حدیث رفع خودش فی نفسه رفع قضا نمی کند. حدیث رفع...

سوال: ...

پاسخ: نه ما جمیع آثار نمی گوییم. می گوییم که ناظر به رفع مؤاخذه است. بله نسبت به قضا اقضی مافات مرحوم آقای خوئی گاهی اوقات اینجا تعبیر می کنند که قضا به امر جدید هست و امثال اینها. درست است قضا به امر جدید است. اقضی مافات یک دلیل جدید هست ولی فوت ترک یک شیء مصلحت دار است. شیء مصلحت دار را که انسان ترک کند این فوت صدق می کند. ولو این شیء مصلحت دار، این نکته را عرض کنم. اینجا ما نسیانی که مستوعب جمیع وقت باشد باعث می شود که امر به کل برداشته شده باشد. با توجه به اینکه رفع مؤاخذه لازمه رفع مؤاخذه، رفع امر به کل است. اینجا امر ما نسبت به کل نداریم. این درست است. نمی خواهم حالا آن را بحث کنم. بحث های مختلفی دارد. امر نسبت به کل در جایی که در کل وقت نسیان باشد یا خطا باشد یا اضطرار باشد امر به عمل واجد جمیع اجزاء و مشتمل بر شرایط و فاقد موانع در وقت نداریم. بنابراین ممکن است شما بگویید که اقضی مافات یعنی آن در صورتی هست که مأمور به باشد و اقضی مافات. ولی از اقضی مافات این مطلب استفاده نمی شود که حتما باید مأمور به باشد. چیزی که ملاک دار باشد ولو به جهت یک مانعی این ملاک را شارع نتواند استیفا کند به خاطر اینکه عقل ناسی هست، مضطر است نمی دانم خطا در آن رخ داده است بنابراین نمی تواند آن چیز را استیفا کند اینجا فوت صدق می کند. فوت ترک مأمور به نیست. ترک شیء ذی ملاک هست. من این جاها می گوییم من مجبور بودم این عمل از من فوت شد. به خاطر همین خود ما راحت می گوییم که فوت شد. از جهت نسیان نماز از من فوت شد. فراموش کردم و نماز نخواندم و نماز از من فوت شد. فوت صلوه اطلاق می کنیم دیگر. یک شیئی که ذی ملاک باشد ولو وجوب نداشته باشد این جاها صدق می کند و عمده اش این است که باید اثبات ذی ملاک بودن کنیم. این یک بحث بعدی دارد این که عرض کردم یکی از ثمرات بحث همین است. بحث بعدی این هست که آیا از حدیث رفع ما می توانیم ملاک دار بودن عمل را اثبات کنیم یا نمی توانیم اثبات کنیم. و به طور کلی در موارد نسیان و خطا و اضطرار ذی ملاک بودن آن عمل را از کجا می شود احراز کرد. اگر ذی ملاک بودن را حالا یا به حدیث رفع یا به هر جهت دیگری ما بتوانیم اثبات کنیم ادله فوت اقضی مافات این را می گیرد. اگر هم هیچ دلیلی داشته باشیم به عنوان اقضی مافات داشته باشیم به این تعبیر. این شاملش می شود اگر حالا این تعبیر هم نداشته باشیم دیگر باید رفت تعبیراتی که در مورد قضا را اثبات می کند آن ادله را دید. اگر اجماع است مرحله اجماع را دید که چه شکلی است. مرحله خاصه ای هست هر چه هست به آنها باید توجه کرد که ادله قضا یعنی خلاصه عرض من این هست که حدیث رفع به تنهایی دال بر عدم قضا نیست. عدم وجوب قضا نیست. خود ادله وجوب قضا اگر اطلاق داشته باشد که اطلاق دارد حدیث رفع کاری به او ندارد. اگر اطلاق نداشته باشد که خب اطلاق ندارد. باید بحث را روی شمول ادله قضا و عدم شمول ادله قضا در جایی که اطلاق نداشته باشد که خب اطلاق ندارد. باید بحث را روی شمول ادله قضا و عدم شمول قضا در جایی که مأمور به نیست. در جایی که مأمور به نیست بحث را اینجوری دنبال کرد. که جایی که مأمور به نیست آیا می شود ملاک را اثبات کرد یا نمی شود اثبات کرد؟ و ادله قضا مطلق فوت شیء ذی ملاک را شامل می شود یا خیر؟ آن بحث ها دیگر در آن فاز باید برود. خب این اجمالی از این بحث نسبت به فوت و عدم فوت. اما این بحث هایی که عرض می کردیم همه نسبت به آن سه فقره ای هست که بعد از انجام، یعنی به عنوان معصیت شارع می گوید که در ظرف نسیان و خطا و اضطرار معصیت نوشته نمی شود. حکم معصیت را ندارد. اما بحث ما لا یطیقون، و ما لا یعلمون فرق دارد. ما لا یطیقون حالا بحث این هست که اگر جزئی از عمل، انسان قدرت بر انجامش نداشته باشد، آیا از این استفاده می شود که سایر اجزاء مأمور به هستند یا جزئی از عمل نسبت به او جهل انسان داشته باشد. جهل داشته باشد حالا یا جهل بسیط یا جهل مرکب. من نمی دانم این طبیعتا بحث عمده ما همین جهت است دیگر. فرض کنید در واجب ارتباطی نمی دانم سوره واجب هست یا نیست. ما با رفع ما لا یعلمون بگوییم سوره واجب نیست. ببینید اصل اینکه آن عدم وجوب سوره را اثبات می کند آن بحثی نیست. بحث عمده یک نکته دیگر است. آن نکته این است که آیا با حدیث رفع ما می توانیم اثبات کنیم که سایر اجزاء واجب است؟ یعنی مأمور به را متعین کنیم در سایر اجزاء. خب یک بیان، بیانی هست که مرحوم آخوند در بحث اجزاء یک بیانی دارند ایشان می فرمایند که در واقع در جایی که با استصحاب ما اثبات شرطیت یک شیء را می کنیم. فرض کنید نمی دانیم لباس من پاک هست یا نجس هست؟ حالت سابقه اش طهارت است. استصحاب طهارت لباس می کنیم. استصحاب طهارت لباس می کنیم ایشان با این استصحاب می گویند که این استصحاب تصرف در ادله اولیه است ما یک ادله اولیه ای داریم گفته است لا صلوه الا بطهورٍ. شما استصحاب کنید بقاء طهارت را. اینجا حکم می کند طهارت ظاهری اینجا هست و این ادله ای که مثبت طهارت هست نسبت به آن ادله احکام واقعیه ای که گفته است که لا صلوه الا بطهورٌ جنبه موسع دارد. لا صلوه الا بطهورٍ می گوید که طهارت استصحابی هم طهارت هست بنابراین کسی که واجد طهارت استصحابی هست، این واجدیت طهارت استصحابی کفایت می کند برای اینکه آن مأمور به آن را عطیان کند. این بحثی که مرحوم آخوند آنجا مطرح می کند که آنجا یک حاج آقا یک اشکالاتی مطرح می فرمودند که آن این است که در واقع یک بحث نقضی داشتند و یک بحث حلی داشتند. بحث نقضی ایشان این بود که اگر کسی شک دارد که وضو دارد یا خیر؟ حالت سابقه اش حدث باشد. این رجائا نماز خواند. بعدا کشف شد که وضو داشته است. شکی نیست که این نمازش صحیح است. کسی که واقعا با وضو نماز خوانده است ولی حکم ظاهری اش بی وضو بودن هست. ایشان می فرمودند که اگر قرار باشد که استصحاب نسبت به ادله شرطیت توسعه واقعی بدهد، نسبت به ادله مانعیت هم باید توسعه واقعی بدهد. کأنه این با استصحاب، استصحاب می گوید که شما محدث هستید. اعم از اینکه واقعا محدث باشید یا ظاهرا محدث باشید نمازتان باطل است. نماز با هدف. چرا شما نسبت به طهارت قائل به توسعه می شوید ولی نسبت به مانع قائل نمی شوید؟ خب اگر بحث حکومت ظاهری مطرح کنید در هر دو جا هم حکومت ظاهریه باشد یعنی معنای حکومت ظاهریه این است که مادام کونه شاکا حکم دارد. بعد از ارتفاع شک و بعد از ارتفاع جهل حکم باقی نمی ماند. مادامی است. وقتی مادامی شد نه نسبت به طهارت می شود آن حکم واقعی تغییر می کند. مادام کونه جاهلا و مادام کونه شاکا این طهارت، شما شارع گفته است که فرض کنید طهارت دارید. ولی بعد از اینکه جهل شما برطرف شد آن ادله اولیه سر جای خودش باقی است. بنابراین باید نمماز خود را اگر در وقت است ادا کنید و اگر خارج از وقت هست قضا کنید.

سوال: ...

پاسخ: حالا خصوص طهارت خبثیه آن روایات داریم که آن شرط ذکری است. حالا طهارت حدثیه را در نظر بگیرید، طهارت حدثیه که قطعا همین جور باید گفته شود

سوال: بحث چیز می شود دیگر بحث مانعیت....

پاسخ: مانع و شرط فرقی ندارد هر دو اش

سوال: ملازمه اش چه شد این چه جوری شد که اگر در ناحیه طهارت باید بگویید در ناحیه حدث هم باید بگویی

پاسخ: چون نکته اش نکته واحد است دیگر. اگر مجرد روایتی که شما را تعبدا متطهر فرض کرده است لازمه اش این است که واقعا آن عنوان لا صلوه الا بالطهوره در مورد شما صدق کند اگر این جور هست روایاتی که گفته است که کسی که بدون وضو نماز می خواند نمازش باطل است خب این را هم شامل می شود. فرقی ندارد. یعنی آن نکته واحد. مثل هم است دیگر. پاسخ هر دو موردش هم حل قضیه هست که این نسبت به آنها نظارت دارد ولی نظارت مادامی است. مادام کونه جاهلا. که به اصطلاح تعبیر می کنند که حکومت ظاهریه است نه حکومت واقعیه. توسعه در ظرف جهل است فقط نه اینکه بعد از ارتفاع جهل هم بخواهیم بگوییم که،

سوال: شاید قبول کند حاج اقا

پاسخ: نمی شود که قبول کند. این جزو مسلمات است. نمی شود مرحوم آخوند این حرف را قبول کند. بحث آخوند این است که طبق قاعده هر جایی اگر، طبق قاعده...

طبیعتا نتیجه ایشان این می شود اجزا می شوند.

خب حالا آنجا این بحث ها مطرح است. حالا ببینیم آیا از آن بحث ها در بحث ما نحن فیه چه تأثیری دارد در ما نحن فیه. ما نحن فیه ما شارع مقدس اقایان گاهی اوقات مثلا مطرح می کنند که شارع مقدس رفع جزئیت کرده است خب رفع جزئیت کأنه رو مبنای مرحوم آخوند می گوید که شارع رفع جزئیت کرده است و رفع جزئیت که شد واجب ما چیزی است که این کأنه جزء آن نیست. کأنه جزئیت انتزاع می شود از اینکه مأمور به وجود داشته باشد و این هم جزء آن نباشد. شارع مقدس رفع جزئیت کرده است کأنه حالا یک مشکلی اینجا تو مبناهای آقایان هست که می گویند رفع جزئیت ملازمه با وضع جزئیت نسبت به سایر اجزاء ندارد. ما مثلا ده جزء دارد آن مأمور به یک جزء آن من نسبت به او علم ندارم. در ظرف شک. واقعا مثلا ده جزء واجب بوده است. یک جزء آن من چون جهل داشتم شارع مقدس می گوید این جزء این جزئیت ندارد. جزئیت نداشته باشد اینکه حالا سایر اجزاء آن به اصطلاح مثبت هست. لازمه اینکه این جزء نباشد این است که با سایر اجزاء کل ملتهم بشود. و حدیث رفع مثبتات را اثبات نمی کند فوقش می گوید که این جزء نیست. اما اینکه کل با آن ملتعن شود آن از آن استفاده نمی شود. ین را من فکر می کنم فقط یک راه حل دارد که به چیز عرفی انسان استناد بکند. یعنی بگوید که رفع جزئیت ظاهرش این است که به نحو سالبه به انتفاع موضوع نیست. ببینید رفع جزئیت اصلا مأمور به نیست بنابراین هم جزء نیست. می گوییم مفاد اصل رفع جزئیت یکی این هست اولا یک نکته ای قبل از این بگویم خب یک سری بحث ها این است که جزئیت یک امری نیست که خودش مجعول باشد. خب مرحوم آخوند جواب داده اند به تبع منشأ انتزاعش مجعول است و آن بحث ها را فعلا نمی خواهم وارد آن ان قلت و قلت ها بشوم. علی ای تقدیر فرض این است که ما می گوییم رفع جزئیت را رفع کند. اما بحث این هست که حالا شارع مقدس رفع جزئ ید که کرد مفاد عرفی این که شارع می گوید جزئیت رفع شده است چیست؟ من به نظرم اگر فرض کنید شما اگر شارع بگوید که سوره در نماز جزء نیست. شما چه می فهمید از این؟ از این فهمیده می شود که سایر اجزاء مأمور به است. یعنی مفاد عرفی رفع جزئیت یعنی سایر اجزایی که اینجا هستند در کل ملتعن می شوند.

سوال: ... استصحاب

پاسخ: نه بحث استصحاب نه استظهار عرفی اصلا دلیل رفع جزئیت، اگر حالا صریحا می گفت شارع که هذا لیس بجزء للصلوه. السوره لیست بجزء للصلوه، فرض کنید اگر شارع مقدس می گفت که در جایی که شما مجبور هستید سوره بر شما واجب نیست. خب از خود این چه می فهمید می گویید شما عند التقیه لیست سوره بواجبه. این خودش از این استفاده می شود که یعنی یک نوع استظهار عرفی فقط.

سوال: در مقام بیان آن حکم بوده است اگر که قرار بود سایر اجزاء منتفی شود می گفت. این جوری نیست؟ چون اگر می خواست .. سایر اجزاء منتفی شود..

پاسخ: نه حالا هر چی معونه شد من چیزش را کار ندارم که نکته اش چیست. بحث اصل استظهارش را می خواهم بگویم. عرض من این هست که وقتی یک جایی گفتند که این سوره واجب نیست. سوره به گردن شما واجب نیست. عند التقیه مثلا. فرض کنید که بسم الله الرحمن الرحیم که جزئی از نماز هست حمد هست عند التقیه واجب نیست. شما چه می فهمید؟ یعنی نماز واجب است منهای سوره دیگر. یعنی بحث استظهار عرفی اینجا باید پایش را وسط کشید. اگر این استظهار عرفی را بپذیرید که به نظر من هم درست هم هست. و فرقی ندارد که آن دلیلی که وجوب یک جزء یا یک شرط را نفی می کند یک دلیل خاص باشد یا یک دلیل عام باشد. دلیل عامی هم که به عمومه این را نفی می کند این را به عرف متعارف بدهید از آن می فهمد که...

سوال: یعنی قضای اعتباری است دیگر. یعنی ما می خواهیم علت این توهم می شود که اجزای اعتباری با اجزای تئوری یک کاسه می گیریم و ....

پاسخ: نه فرقی بین اجزای تئوری و اجزای حقیقی از این جهت نیست. بحث این است. ببینید مهم این است شما فرض کنید که

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد